

اساس مشترک در سیاست خارجی هدفی که در آن چانس توافق هر دو حزب امکان پذیر است

اثر: روبرت کیگان - واشنگتن پست

با درک اینکه " اداره شکسته " با نظر حقیر دیده میشود لیک اکثریت قابل توجه احزاب دوگانه در امریکا به یک اصل توافق دارند: روند سیاست خارجی: چه در افغانستان، عراق ویا ایران- پر بهاترین و در عین زمان خطرناکترین چلینج سیاسی ایکه ایالات متحده را تهدید میکند-

در مورد چگونگی کارگردانی اداره اوباما در قضایای مهم کشور کمتر نکات است که تعداد زیاد از اعضای جمهوریت خواهان را در کانگرس با رقیب همتایش از هم دور سازد. یک اکثریت قابل ملاحظه جمهوریت خواهان از دیداد و گسیل تعداد عساکر امریکائی را در افغانستان تأیید کردند. هر دو، اداره حاکم و جمهوریت خواهان از حاکمیت یک نظام استوار با پیمودن راه دیموکراسی در عراق طرفداری میکنند. اوانیکه وزیر خارجه ایالات متحده، هیلاری رودهام کلینتن، اداره تهران را، یک دیکتاتور شپ نظامی نامید، تفاوتها بین دو حزب در روند پیامدهای سیاسی علیه تهران کم کم ضعیف شده است. و جمهوریت خواهان بایست اعتراف کنند که اوباما در اکمال کارگردانی های ناتمام جورج دبلیو بوش سعی بلیغ مینماید. اوباما توانست دیموکراتها و سیاستمداران جهان را با این اصل متقاعد گرداند که تهران نمیخواهد کسی مانع پیشرفت پروگرام سلاح هستوی اش گردد. اختلاف بین احزاب مخالف زمانی ظهور خواهد کرد که اداره اوباما از موفقگیری فعلی خود عدول کند.

قرب دو حزب در سیاست خارجی و نظامی از جمله مطالب حاد سال انتخابات میباشد و جمهوریت خواهان حق و هم وظیفه دارند تا در این پروسه خطرناک و در عین زمان گران قیمت شامل باشند. اما امروز در بیشتر موارد هماهنگی وجود دارد. اختلافات در اداره بوش و کلینتون را کنار می گذاریم، می بینیم که دیموکرات ها زمانیکه جورج اچ بوش میخواست اقدام به جنگ خلیج نماید، تعداد قابل ملاحظه دیموکراتها بر خلافتش رای دادند و اداره بوش را متهم به راه اندازی در سیاست خارجی عمیقتر محکوم کردند. ولی، امروز برخلاف گذشته، حزب بر سر اقتدار و حزب مخالف در بیشتر موارد فشار آور توافق دارند.

سوال در اینجا است چه گونه میتوان این تغییر را در طرز العمل موجود تفسیر نمود؟ سهم کوچک در این ساختار میتوان تغییر حکومت را به نفع دیموکراتها نامید. سالها در اپوزیشن قرار داشتن میتواند تخم عدم مسئولیت را در مفکوره ها پاشد، قسمیکه سالها در طرز العمل هر دو پارتی حین اپوزیشن واضحاً دیده میشد. تیم اوباما از آغاز کار در طرز العمل خود بر ضد طرق کارگردانی تیم بوش، چه کرده بودند و یا چه گفته بودند، موقف گرفتند. و پالیسی " غیر بوشی" را در ماه های اول بقدرت رسیدن شعار خود قرار دادند، مانندیکه " غیر کلینتونی" در رأس اجندای جورج بوش جا داشت. اما واژه " غیر" در سیاست را نمیتوان یک روش جدی نام نهاد. امروز اداره اوباما در بسیاری موارد به گروه مخالف نزدیکی میجوید و در همنظری و همکاری شان سعی میورزد. این طرز دید نیازی به توضیح ندارد، زیرا تنها با انتخاب یک رئیس جمهور جدید در علایق مردم امریکا کدام تغییری رخنه ننموده است.

بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ یک قوای عظیم تری در ذهن مردم امریکا، بلند تر از همه موضوعات دیگر جاگرفته که نمیتوان آنرا کنار گذاشت. کارگردانان اداره اوباما در آغاز کارشان فاصله گرفتن از شعار " جنگ علیه ترور" را جشن گرفتند و این پدیده را زاده مفکوره اشتباه بزرگ جورج بوش قلم زدند و یا اقلاد در لفاظی بیشتر در توجه عمیق درگیر و گرفت تروریست ها تا به جنگ علیه اصل انتقاد میکردند. ولی امروز طنز در آن است که می بینیم، اداره اوباما عمیقتر در جنگ علیه ترور آغشته است تا سلفش. اوباما ساحة جنگ را در افغانستان توسعه بخشید و در تعداد حملات طیارات بدون پیلوت در پاکستان علیه تروریستان احتمالی طور چشمگیر افزود.

واقعیت امر اینست که هیچ رئیس جمهور بخود اجازه داده نمیتواند که صیانت مردم امریکا را در برابر حقوق احتمالی تروریستها معامله کند. و در ویلسن و فرانکلین د. روزولت، روسای سابق ایالات متحده، بمنظور حفاظت مردم امریکا به دفاع و حملات شدیدتر با مخالفین معامله میکرد. اوباما هر وعده ایکه بمنظور موفقگیری شدید بر ضد تروریستها، حین مبارزات ریاست جمهوری، ب مردم امریکا داده بود قابل پیشبینی بود. تا جائیکه دیده میشود محبس گوانتانما بی هنوز بسته نشده و یقیناً تا ختم دوره وظیفه اش مسدود نخواهد شد. احتمال دارد که خالد شیخ محمد در محکمه ملکی نیویارک محاکمه نشود. بعد از روز کرسس بمب افکنی محبوس گردید و تعداد بیشتر مردم در لست مراقبت قرار گرفت. و دوسیه پاتریوت تمديد شد. شاید اوباما به کیفیت موضوع پی برده باشد که امکانات انتقادگیری جمهوریت خواهان را در نکات ضعیف اداره خود محدود گرداند.

در حال حاضر جمهوری خواهان در نظر دارند، با حاکمیت اثر سوء سانه ۱۱ سپتامبر در ذهن شان، حالت انزوگری که در پارتی بعد از سالهای ۱۹۲۰ بوجود آمده، تحت مذاقه قرار دهند. تعداد زیاد جمهوری خواهان متقاعد هستند که امنیت در حصار ایالات متحده تا مین گردیده نمیتواند ومی بایست سنگرهای حفاظتی خارج از کشور اعمار گردد.

در جمع بندی موضوع میتوانیم نتیجه گرفت که لیبرال های حزب دیموکرات با محافظه کاران انترناسیونالیست " باشه" جمهوری خواهان یک نوع اتحاد نامرئی بوجود آورده اند. این طرز تفکر در گذشته ها نیز، زمان جنگ سرد و همچنان در دوران زعامت کلینتون، امتحان گردیده است. در سال ۱۹۹۰ جوزف بایدن (معاون رئیس جمهور فعلی امریکا) علم بردار این مفکوره بود و سیاست کلینتون را در بالکان و توسعه ناتو را در " انکشاف دیموکراسی" در منطقه تأیید کرد. همچنان ما شاهدیم که حمله بالای عراق مورد تأیید اکثریت قاطع هر دو حزب قرار گرفت و تنها بالای نظر و اشاره جوزف بایدن که عراق را بعنوان مالکیت ایالات متحده میخواست اختلاف نظر پدیدار شد.

امروز اوپاما چانس خوبی دارد تا خود را در رأس طیف (سپکتروم) وسیع نظرها قرار دهد و با این وسیله به شخص خود و کشورش خدمات بزرگی انجام دهد. نفاهات امروزی میتوان بیشتر از جنگ علیه تروریسم و درگیر شدن با ایران توسعه یابد. یک توافق و پشتیبانی بسیار بزرگ احزاب مخالف جهت تشدید موقف در برابر چین موجود بوده و همچنان از تقرب با هند هواخواهان زیاد در بین جمهوریخواهان مشاهده میرسد و از نزدیک شدن متوازن با روسیه میتوان کمتر مخالفت را در بین شان احساس کرد. البته انکشاف دیموکراسی در کشورهای اروپای مرکزی و شرقی از خواسته های جمهوریخواهان میباشد. هیچ تفکر بیشتر از اراده عنعنوی مردم امریکا در مورد انکشاف و توسعه دیموکراسی در جهان جاگزین خواسته های اکثریت مردم امریکا شده میتواند.

امروز که امریکا در راه حل مشکلات فوق العاده مغلق داخلی و جهانی رهبری آنرا بدست دارد توافق و اتحاد هر دو حزب و نظر گرفتن از دوستان و مشاورین کلید حل مسائل پوشیده و درهم میباشد. با وجود عقاید معاندین اما با فال نیک انتخاب اوپاما بیشتر از پیش مردم در سراسر جهان متوجه انکشافات اوضاع در ایالات متحده بوده و آرزوی قیادت و رهبری مجدد امریکا را در جهان دارند. ختم

تبصره مترجم!

تا جائیکه دیده میشود خطوط اساسی سیاست خارجی ایالات متحده در مقال بالا توضیح گردیده است. در نبشته بالا از دید امریکا کشورهای که در جهان قابل توجه قرار گرفته عبارتند از اروپا بشمول اروپای مرکزی و شرقی، چین، روسیه و هندوستان. اگر قدری دقیق شویم میبینیم که همه این کشورها دارای سلاح زروی و یابنکه سلاح زروی در آنجا انبار شده است بوده و دارای قدرت بزرگ اقتصادی میباشند.

خوانندگان گرامی متوجه خواهند بود که قرن ۱۸ و مخصوصاً قرن ۱۹ و ۲۰ عیسوی سالهای استعمار و کشور کشتائی دو ابر قدرت زمان، برتانیه و روسیه بود. البته در حوادث و رویدادهای قرن ۱۵ و بعدش تا قرن ۱۸ در اینجا کاری نداریم. در قرن ۱۹ و ۲۰ روسیه و برتانیه، در سن پیتربورگ و لندن و یک بار نیز در برلین درباره مناطق مورد علایق و نفوذ هر دو امپراطوری کنگاش نمودند و تصمیم گرفتند. اگر خانات آسیای مرکزی در قلمرو روسیه ضمیمه میشد برتانیه صرف با تبادل چند یادداشت سیاسی موضوع را در روسیه میگذاشت. همچنان اگر نماینده انگلیس بر خلاف نظر افسر روسی دهلیز و اخان را جز خاک افغانستان می شمارید و نه مربوط بخارا، از خواسته های نفروس، هر دو طرف بدان موافقه مینمودند. موافقه بدین لحاظ که از طریق کوری دور و اخان میتوان مسنعمره بزرگ انگلیس اعنی هندوستان را تهدید نمود و این مسئله در چوکات سیاست تفاهم با هم جا نداشت.

امروز نیز جهانی که ما بدان مربوطیم، از نقطه نظر سنگر دفاعی، طوریکه در بالا گفته آمد، در چارچوب سیاست خارجی ایالات متحده مطرح بوده و آزادی مطلق عنعنوی، خواسته مردم افغان، در آن گنجایش ندارد. مانند گذشته، با کمی تفاوت ستراتیژی و پلان بکار انداختن آن در پایتخت های غیر از کابل ترتیب گردیده و در افغانستان زیر نظر خودشان تطبیق میشود.

آقای کزری میداند که در برابر زور غیر قابل مقایسه و غیر متناسب تاب آورده نمیتواند و مجبور است در امریکه در چوکات صلاحیتش گنجانیده شده متاعی مناسب حال و قابل برآورده شدن را در خدمت و رفاه مردم عرضه کند. فکر میکنم این کار درستی است.

سه دهه قبل یک بار افغانستان در تفاهم " ساحه نفوذ" مورد تجاوز و اشغال اتحاد شوروی وقت قرار گرفت و بگونه ای مورد قابل قبول جهان غرب گردید تا جائیکه هلموت شمیت صدراعظم وقت آلمان غربی در یکی از بیانیه های خود اظهار داشت: " قدمی بعد از افغانستان را نمیپذیریم". اما اتحاد شوروی از بنیاد اصلی چارتر قبول شده عدول نموده و میخواست پیشتر از خاک افغانستان تجاوز کند و دست از را بسوی تنگنای هرگز بمنظور نفوذ در خط ترانسپورت نفت، شیره حیات جهان غرب، دراز نماید. فراموش نکنیم که در آن زمان حضور قوای نظامی اتحاد شوروی در دماغه شاخ افریقا موجود بود.

این تجاوزنزد دست اندر کاران جهان غرب تحت هیچگونه شرایط قابل قبول نبوده و تصمیم گرفته شد تا اتحاد شوروی بشدت تویخ شود و در این جنگ نامتوازن در افغانستان با زور بازوی مردان جنگ رایگان و عمیقاً مسلمان و آزادیخواه افغان بشکند و یا بهتر تعریف کنم که در هم بپاشد، که شد.

در حال حاضر ما شاهد تغییرات عمیق در سیاست جهانی هستیم. پکت نظامی ناتو، در رأس آن ایالات متحده، زمانی بمنظور دفاع جهان غرب در برابر کشورهای عضو پکت وارسا، در رأس آن اتحادشوروی، ساخته شده بود. ما می بینیم امروز آنقدر تغییرات در بنیاد آن بوجود آمده که اکثر کشورهای عضو پکت وارسای وقت در ناتو عضویت دارند و اروپا سعی میورزد تا روسیه را نیز در این پکت شامل گرداند.

قسمیکه در ترجمه بالا به آن اشاره شد و صحبت از " تشدید موقف در برابر چین" در چوکات سیاست خارجی امریکا گنجانیده شده است، پس باید قدم های اول در نکوین این موقف، در مرحله اول از نگاه نظامی، گذاشته شود.

توسعه عظیم ناتو، احتمالاً روزی سرحدش به ولادیوستک برسد، در حقیقت ترس از انکشاف نفوذ چین با قدرت عجیب و غریب اقتصادی وی میباشد. چین امروز در پهلوی کشورهای عنعنوی مصرف کننده در مرحله اول به نفت و گاز و جفت با این دو اصل به مواد خام، که کمبود آن در بعضی پروسه های تولیدی احساس میشود، ضرورت دارد و همین حال در مارکیت های عرضه کننده جهان داخل شده است. من یقین دارم که خریدار جدید در مارکیت، در پهلوی هند نیز قرار دارد، باعث تقلیل عرضه مواد اولیه به ممالک صنعتی کلاسیک گردیده است. تصور کرده نمیتوانم که عقد قرار داد مس عینک در افغانستان با چین به مزه دهن غریبها گوارا باشد. روی این منظور غرب برای روز مبادا به توسعه ناتو ضرورت مبرم دارد. اشاره به تشبثات اقتصادی و سرمایه گذاریهای بزرگ چین در بعضی از کشورهای آسیای مرکزی، بمنظور دسترسی به منابع بزرگ گاز، افریقا و امریکای جنوبی نموده این مبحث را بسته میکنم.

در جمع بندی بجا خواهد بود اگر توجه رهبران افغانی را با در نظر داشت اوضاع در هم و برهم جهانی، با طرح یک پلان کاری سالم و ستراتیژی ایکه بنای آن برواقعیت محیط استناد داشته باشد به نفع مردم و تمامیت کشور، معطوف گردانم.